

شناخت مختصری از زندگانی امام حسن (علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

پیشوای دوم جهان تشیع که نخستین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دختر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود، در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. (1) حسن بن علی (علیه السلام) از دوران جد بزرگوارش چند سال بیشتر درک نکرد زیرا او تقریباً هفت سال بیش نداشت که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفت.

پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیر مومنان (علیه السلام) قرار داشت و پس از شهادت علی (علیه السلام) (در سال 40 هجری) به مدت 10 سال امامت امت را به عهده داشت و در سال 50 هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در سن 48 سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون گشت.

فریاد رس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهیدستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته‌های برادری دینی که در میان مسلمانان برقرار است، باید همواره در تامین نیازمندیهای محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارشهای مؤکدی در این زمینه نموده‌اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته‌ای از انساندوستی و ضعیف نوازی به شمار می‌رفتند.

پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامی آن حضرت آرام بخش دلهای دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقریری از در خانه آن

حضرت دست خالی برنمی گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی کرد، جز آنکه مرهمی بر دل آزرده او نهاده می شد. گاه پیش از آنکه مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می ساخت و اجازه نمی داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد!

«سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود. (2)

نکته آموزنده

امام مجتبی (علیه السلام) گاهی مبالغ توجهی پول را، یکجا به مستمندان می بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می شد. نکته يك چنین بخشش چشمگیر این است که حضرت مجتبی (علیه السلام) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می ساخت و او می توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه ای تشکیل بدهد و احیاناً سرمایه ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی دید مبلغ ناچیزی که خرج يك روز فقیر را بسختی تامین می کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تامین روزی بخور و نمیری، هر روز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (علیه السلام) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه.

وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: «دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام يك از اینها برای تو پیش آمده است؟» (3)

گفت: اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (علیه السلام) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی ع چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن

علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند. عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (4)

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (علیه السلام) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خدایسندانه، به کار می‌گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می‌بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پرافتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیر ثبت کرده‌اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی‌خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنایی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته‌اند:

«حضرت مجتبی (علیه السلام) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگهداشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.» (5)

کمک غیر مستقیم

همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبی ع اجازه نمی‌داد کسی از در خانه او نا امید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیر مستقیم در رفع نیازمندیهای افراد کوشش می‌فرمود و با تدابیر خاصی گره از مشکلات گرفتاران می‌گشود. چنانکه روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی ع پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از اینکه فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی.

- چگونه تسلیت بگویم؟

- وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسك علی قبرها و لا هتكها بجلوسها علی قبرك.»

(حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دختری پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت، دختری پس از مرگ تو دربر می‌شد و ممکن بود مورد هتك حرمت واقع شود.)

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد.

این جمله‌های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند.

آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟
گفت: نه، حسن بن علی (علیه السلام) آن را به من آموخته است.
خلیفه گفت: راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است. (6)

بررسی علل صلح (آتش بس) امام حسن (علیه السلام)

مهمترین و حساسترین بخش زندگانی امام مجتبی، که مورد بحث و گفتگوی فراوان واقع شده و موجب خرده‌گیری دوستان کوتاه بین و دشمنان مغرض یا بی اطلاع گردیده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره‌گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است. گروهی، با مطالعه زندگانی حضرت مجتبی (علیه السلام) و حوادث آن روز، این سوالها را مطرح می‌سازند که چرا امام حسن (علیه السلام) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) شیعیان و پیروان علی با فرزندش حسن مجتبی (علیه السلام) بیعت نکرده بودند؟ آیا بهتر نبود که آنچه را بعداً امام حسین (علیه السلام) انجام داد، امام حسن (علیه السلام) پیشتر انجام می‌داد و در برابر معاویه قیام می‌کرد، و آنگاه یا پیروز می‌شد و یا با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می‌ساخت؟ پیش از آنکه به پاسخ این سوالها بپردازیم، لازم است مقدمتاً سه نکته را یاد آوری کنیم:

1- مبارزات حسن بن علی (علیه السلام) پیش از دوران امامت

امام حسن (علیه السلام)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمی‌ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.

در جنگ جمل

امام مجتبی (علیه السلام) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مومنان (علیه السلام) در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی (علیه السلام) سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد. (7)

پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرمومنان (علیه السلام) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. (8)

او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری» یکی از مهره‌های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیر مومنان (علیه السلام) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان شکنان جلوگیری می‌کرد، با این کار حسن بن علی (علیه السلام) توانست بر رغم کار شکنی‌های ابوموسی و همدستانش متجاوز از 9 هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد. (9)

در جنگ صفین

نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مومنان (علیه السلام) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیر مومنان (علیه السلام) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود. (10)

آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیر مومنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی (علیه السلام) را از دامه جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. (11)

2- مناظرات کوبنده امام مجتبی (علیه السلام) با بنی امیه

امام حسن مجتبی (علیه السلام) هرگز در بیان حق و دفاع از حریم اسلام نرمش نشان نمی‌داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می‌کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی پروا فاش می‌ساخت. مناظرات و احتجاج‌های مهیج و کوبنده حضرت مجتبی (علیه السلام) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است. (12)

حضرت مجتبی (علیه السلام) حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه، به کوفه، بر فراز منبر نشست و انگیزه‌های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد. (13)

پس از شهادت امیرمومنان و صلح امام حسن (علیه السلام) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است.

معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی (علیه السلام) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش خوشر را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد!

امام (علیه السلام) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است. (14)

در این جملات روح سلحشوری و حماسه موح می‌زند، بویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می‌فرماید: دست از سر تو برداشتم (فانی ترکتك لصلاح الامة).

3- قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی بنام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همانطور که اسلام در شرائط خاصی دستور می‌دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف موثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) این هر دو صحنه را مشاهده می‌کنیم: پیامبر اسلام که در بدر، احد، احزاب، و حنین دست به نبرد زد، در شرائط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می‌دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) با «بنی ضمیره» و «بنی اشجع» و نیز با اهل مکه (در حدیبیه) از جمله این موارد به شمار می‌رود. (15)

بنابراین، همانگونه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر اساس مصالح عالیتري که احیاناً آن روز برای عده‌ای قابل درك نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی (علیه السلام) نیز، که از جانب رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با درو اندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. از اینرو این موضوع نباید موجب خرده‌گیری گردد، بلکه باید روش آن حضرت عیناً مثل پیامبر (صلی الله علیه وآله) تلقی شود.

اینک برای آنکه انگیزه‌ها و آثار صلح آن حضرت بهتر روشن شود، لازم است تاریخ را ورق بزنیم و این مسئله را با استناد به مدرك اصیل تاریخی بررسی کنیم:

اجمالاً باید گفت: حضرت مجتبی (علیه السلام) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان يك مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره‌ای ندید، به گونه‌ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز قبول صلح نمی‌داشت؛ زیرا هم اوضاع و شرائط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی حضرت، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیلاً این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربت‌های سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت موثر و تلافی جویانه‌ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.

وقتی که گزارش صف آرایی سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده‌اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن (علیه السلام) که رسالت حفظ اساس اسلامی را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنشهای دوستان کوتاه بین تمام شود؟

«یعقوبی»، مورخ معروف، می‌نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است. معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد. (16)

این سند تاریخی نشان می‌دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترك مسلمانان با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض يك خطر جدی قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می‌گرفت، کسی که پیروز می‌شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی (علیه السلام) و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام بر طرف شد. امام باقر (علیه السلام) به شخصی که بر صلح امام حسن (علیه السلام) خرده می‌گرفت، فرمود: «اگر امام حسن این کار را نمی‌کرد خطر بزرگی به دنبال داشت.» (17)

از نظر سیاست داخلی

شك نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه‌ای جز شکست ذلتبار نخواهد داشت.

در بررسی علل صلح امام مجتبی (علیه السلام) از نظر سیاست داخلی، مهمترین موضوعی که به چشم می‌خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصا مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی (علیه السلام) نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد.

خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگهای توام با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیر مومنان (علیه السلام) در عراق و حجاز و یمن درگرفت، در میان بسیاری از یاران علی ع یك نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرالمومنین علیه السلام- یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهادند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری مشارکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آنها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند. (18)

مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی درگسیل داشتن نیروها برای جنگ با گروههای مختلف شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون میزدند، عافیت طلبی و خستگی ازجنگ را نشان می دادند، و اینکه عراقیان دعوت مجدد امیرمومنان- علیه السلام- را به جنگ صفین بکندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی بود. (19)

دکتر «طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می نویسد: سپس (علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگرد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی- علیه السلام- آنان را به کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتید و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی- علیه السلام- را از خود ناامید ساختند علی (علیه السلام) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند؟! (20)

پس از شهادت امیرمنان (علیه السلام) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصاً هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی بکندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی (علیه السلام) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خصبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام (علیه السلام) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را احابت نکنند.

اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد! این صحنه به قدری اسفانگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مومنان (علیه السلام) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمامان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده

گردند. (21)

این سند تاریخی نشان می‌دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتهای و سخنرانیهای عدهای از یاران بزرگ حضرت مجتبی به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام (علیه السلام) با عده کمی کوفه را ترك گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام «نخيله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخيله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا «چهار هزار نفر» در اردوگاه حضرت گرد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدیتری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد. (22)

جامعه ای با عناصر متضاد

علاوه بر این، جامعه عراق آن روز يك جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروههای مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند. پیروان و طرفداران حزب خطرناک اموی، گروه خوارج که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می‌شمردند، مسلمانان غیر عرب که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می‌رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشتند و در ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق و کوفه به شمار می‌رفتند. پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز یکی دیگر از این عناصر محسوب می‌شدند. (23)

سپاهی ناهماهنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشتت و پراکندگی، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی (علیه السلام) نیز منعکس شده و آن را به صورت ارتشی ناهماهنگ با ترکیب ناجور در آورده بود، ازینرو در مقابله با دشمن خارجی به هیچ وجه نمی‌شد به چنین سپاهی اعتماد کرد. استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، و دیگر مورخان در مورد این پدیده خطرناک در سپاه امام حسن (علیه السلام) می‌نویسند: «عراقیان خیلی بکندی و بی علاقه‌گی برای جنگ آماده شدند و سپاهی که امام حسن (علیه السلام) بسیج نمود، از گروههای مختلفی تشکیل می‌شد که عبارت بودند از:

- 1- شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان (علیه السلام)
- 2- خوارج که از هر وسیله ای برای جنگ با معاویه استفاده می‌کردند (و شرکت آنها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن)؛
- 3- افراد سود جو و دنیا پرست که به طمع منافع مادی در سپاه امام نظر آنان چندان بر معاویه ترجیح نداشت؛
- 4- و بالاخره گروهی که نه به خاطر دین، بلکه از روی تعصب عشیرگی و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای

جنگ حاضر شده بودند. (24) بدین ترتیب سپاه حضرت مجتبی (علیه السلام) فاقد یکپارچگی و انسجام لازم جهت مقابله با دشمن نیرومندی چون معاویه بود.

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشتت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی (علیه السلام) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه‌ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود:

هیچ شك و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه‌ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده‌اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می‌شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

عده‌ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده‌ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده‌اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشك می‌ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می‌خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می‌کنند!

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم.

سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیة، البقیة»: ما زندگی می‌خواهیم، ما می‌خواهیم زنده بمانیم! (25)

آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام ع با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می‌رفت خود خطرزا باشد، هرگز امید پیروزی می‌رفت؟

اگر فرضاً امام حسن (علیه السلام) و معاویه جای خود را عوض می‌کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می‌گرفت، آیا می‌توانست جز کاری که امام حسن (علیه السلام) کرد، بکند؟

آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد که شرح آن را ذیلاً می‌خوانید.

بسیج نیرو از طرف امام حسن (علیه السلام)

برخی از نویسندگان و مورخان گذشته و معاصر، حقایق تاریخ را تحریف نموده و ادعا کرده‌اند که امام حسن مجتبی (علیه السلام) آهنگ جنگ و مخالفت با معاویه نداشت، بلکه از روز نخست در صدد بود از معاویه امتیازات مادی گرفته و از زندگی راحت و مرفعی برخوردار شود و اگر مخالفت‌هایی با معاویه می‌کرد، برای تامین و تضمین این امتیازات بود!

اسناد تاریخی زنده‌ای در دست است که نشان می‌دهد این تهمتها کاملاً بی اساس است و با حقایق تاریخی به هیچ وجه سازگار نمی‌باشد، زیرا اگر پیشوای دوم نمی‌خواست با معاویه بجنگد، معنا نداشت گردآوری سپاه و بسیج نیرو کند؛ در صورتی که به اتفاق مورخان، امام مجتبی (علیه السلام) سپاه ترتیب داد و آماده جنگ شد، لیکن از يك سو به خاطر عدم هماهنگی و چند دستگی سپاه امام (علیه السلام) و از سوی دیگر در اثر توطئه‌های خائنانه معاویه، از هم پاشیده شد و مردم از اطراف امام (علیه السلام) پراکنده شدند، امام نیز بناچار از جنگ خودداری نمود و مجبور به پذیرفتن صلح شد.

بنابراین، کار امام حسن (علیه السلام) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درك عمیق اوضاع و شرائط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گردید. (26)

ذیلا نظر خوانندگان را به توضیحات بیشتری در این زمینه جلب می‌کنیم:

مردم پیمان شکن

همانطور که قبلاً گفته شد، مردم عراق و کوفه یکدل و يك جهت نبودند، بلکه مردمی متلّون و بی‌وفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می‌آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می‌خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده‌ای از روسای قبائل و افراد وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه‌ها نوشتند و تایید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (علیه السلام) را تسلیم کنند .

معاویه نیز عین نامه‌ها را برای امام مجتبی (علیه السلام) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟ (27)

فرمانده خائن

امام حسن (علیه السلام) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترك گفت «عبداللّٰه بن عباس» را با دوازده

هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد. (28)

حضرت مجتبی (علیه السلام) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (علیه السلام) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آنها ملحق شود. (29)

«عبداللّه» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد.

طولی نکشید به امام (علیه السلام) گزارش رسید که عبداللّه با دریافت يك میلیون درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است. (30)

پیدا است خیانت این فرمانده، در آن شرائط بحرانی، در تضعیف روحیه سپاه و تزلزل موقعیت نظامی امام (علیه السلام) تا چه حد موثر بود، ولی هر چه بود «قیس بن سعد» که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (علیه السلام) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد. (31)

توطئه های خائنانه

معاویه تنها به خریدن «عبداللّه» اکتفا نکرد؛ بلکه به منظور ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام مجتبی (علیه السلام)، بوسیله جاسوسان و مزدوران خود، در میان لشکر امام مجتبی (علیه السلام) شایع می کرد که قیس بن سعد (فرمانده مقدمه سپاه) با معاویه سازش کرده، و در میان سپاه قیس نیز شایع می ساخت که حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرده است!

کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (علیه السلام) فرستاد. این عده در اردوگاه «مدائن» با حضرت مجتبی (علیه السلام) ملاقات کردند، و پس از خروج از چادر امام، در میان مردم جار زدند: «خداوند بوسیله فرزند پیامبر فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت. حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، و خون مردم را حفظ نمود»!

مردم که به سخنان آنها اعتماد داشتند، در صدد تحقیق برنیامدند و سخنان آنها را باور نموده و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شده و آنچه در خیمه بود، به یغما بردند و در صدد قتل امام برآمدند و آنگاه از چهار طرف متفرق شدند. (32)

خیانت خوارچ

امام مجتبی (علیه السلام) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارچ که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده‌ای از دوستان و پیروان خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها شده مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت. (33)

بنابراین اگر امام مجتبی (علیه السلام) تن به صلح در داد چاره‌ای جز این نداشت، چنانکه طبری و عده‌ای دیگر از مورخان می‌نویسند: «حسن بن علی (علیه السلام) موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده و وی را تنها گذاردند.» (34)

گفتار امام پیرامون انگیزه های صلح

امام مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشت. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می‌شناسم و بارها آنها را امتحان کرده‌ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقت. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می‌کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند. (35)

پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود بشدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه‌ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:

در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما! معاویه به هیچ یک از وعده‌هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می‌توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم.

به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد.

هم اکنون گویی به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها

را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت.

آنگاه امام افزود:

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است.... (36)

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می‌شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید» (37).

و این، هشدار بود به عراقیان که بر اثر سستی و به امید راحتی و آسایش، تن به جنگ با معاویه ندادند، غافل از اینکه در حکومت معاویه هرگز به امید و آرزوی خود دست نمی‌یابند.

پیمان صلح، و اهداف امام (علیه السلام)

پیشوای دوم، هنگامی که بر اثر شرائط نامساعدی که قبلاً تشریح شد، جنگ با معاویه را بر خلاف مصالح عالی جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را قبول کرد، فوق العاده کوشش نمود تا هدفهای عالی و مقدس خود را به قدر امکان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت‌آمیز تامین کند. از طرف دیگر، چون معاویه به خاطر برقرار صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتیاز بود- به طوری که ورقه سفید امضا شده‌ای برای امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد مورد قبول وی می‌باشد. (38) - امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نموده و موضوعات مهم و حساس را که در درجه اول اهمیت قرار داشت و از آرمانهای بزرگ آن حضرت بشمار می‌رفت، در پیمان صلح گنجانید و از معاویه تعهد گرفت که به مفاد قرار داد عمل کند.

گر چه متن پیمان صلح در کتب تاریخ، به طور کامل و بترتیب، ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده‌اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می‌توان صورت تقریباً کاملی از آن ترسیم نمود. با یک نظر کوتاه به موضوعاتی که امام در قرار داد قید نموده و برای تحقق آنها پافشاری می‌کرد، می‌توان به تدبیر فوق العاده‌ای که حضرت در مقام مبارزه سیاسی برای گرفتن امتیاز از دشمن به کار برده، پی برد. اینک پیش از آن‌که هر یک از مواد صلحنامه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، متن پیمان صلح را که در پنج ماده می‌توان خلاصه کرد، ذیل از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

متن پیمان

ماده اول: حسن بن علی (علیه السلام) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذاری می‌کند، مشروط به آنکه معاویه

طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (علیه السلام) خواهد بود و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید حسین بن علی (علیه السلام) زمام امور مسلمانان را در دست می‌گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم: بدعت ناسزاگویی و اهانت نسبت به امیر مومنان (علیه السلام) و لعن آن حضرت در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (علیه السلام) جزبه نیکی یاد شود.

ماده چهارم: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنا است و باید زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود.

نیز معاویه باید در تعیین مقرری و بذل مال، بنی هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد. همچنین باید معاویه از خراج «دارابگرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیر مومنان کشته شدند، تقسیم کند. (39)

ماده پنجم: معاویه تعهد می‌کند که تمام مردم، اعم از سکنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آنها صرف نظر کند احدی از آنها را به سبب فعالیتهای گذشته شان بر ضد حکومت معاویه تحت تعقیب قرار ندهد، و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند. علاوه بر این معاویه تمام یاران علی (علیه السلام) را، در هر کجا که هستند، امان می‌دهد که هیچ یک از آنها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیروان علی در امان باشند، و به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگیرند، و کوچکترین ناراحتی برای آنها ایجاد نشود، حق هر کس به وی برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (علیه السلام) است از آنها پس گرفته نشود.

نیز نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (علیه السلام) و برادرش حسین بن علی (علیه السلام) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بشود و نباید در هیچ نقطه‌ای موجبات خوف و ترس آنها را فراهم سازد.

در پایان پیمان، معاویه اکیدا تعهد کرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقیقاً به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این مسئله گواه گرفت، و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند. (40)

بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، در هنگامی که حسن بن علی (علیه السلام) هنوز کودکی بیش نبود، تحقق یافت: پیامبر (صلی الله علیه وآله) روزی برفراز منبر، با مشاهده او فرمود:

«این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند بوسیله او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت.» (41)

هدفهای امام (علیه السلام) از صلح با معاویه

بزرگان و زمامداران جهان، هنگامی که اوضاع و شرائط را بر خلاف هدفها و نظریات خود می‌یابند، همواره سعی می‌کنند در موارد دوراهی، جانبی را بگیرند که زیان کمتری دربر داشته باشد، و این يك اصل اساسی در محاسبات

سیاسی و اجتماعی است.

امام مجتبی (علیه السلام) نیز بر اساس همین رویه معقول می‌کوشید هدفهای عالی خود را تا آنجا که مقدور است، به طور نسبی تامین نماید. از اینرو هنگامی که ناگزیر شد با معاویه کنار آید، طبق ماده اول با این شرط حکومت را به وی واگذار کرد که در اداره امور جامعه اسلامی تنها بر اساس قوانین قرآن و روش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفتار نماید.

بدیهی است نظر امام تنها رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه هدف اصلی، صیانت و نگهداری قوانین اسلام در اجتماع و رهبری جامعه بر اساس این قوانین بود و اگر این روش به وسیله معاویه اجرا می‌شد، باز تا حدودی هدف اصلی تامین شده بود.

بعلاوه، طبق ماده دوم، پس از مرگ معاویه، حسن بن علی (علیه السلام) می‌توانست آزادانه رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد، و با توجه به اینکه معاویه در حدود سی سال از آن حضرت بزرگتر بود (42) و در آن ایام دوران پیری را می‌گذرانید و طبق شرائط عادی امید زیادی می‌رفت که عمر وی چندان طول نکشد، روشن می‌گردد که این شرط، روی محاسبات عادی تا چه حد به نفع اسلام و مسلمانان بود.

بقیه مواد پیمان نیز هر کدام حائز اهمیت بسیار بود، زیرا در شرائطی که امیر مومنان (علیه السلام) در مراسم نماز جمعه و در حال نماز با کمال بی‌پروایی مورد سب و شتم قرار می‌گرفت و این کار به صورت يك بدعت ریشه داری در آمده بود و شیعیان و دوستان آن حضرت و افراد خاندان پیامبر همه جا مورد تعقیب و در معرض تهدید و شکنجه بودند، ارزش گرفتن چنین تعهدی از معاویه غیر قابل انکار بود.

اجتماع در کوفه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانی‌هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تایید شود تا جای هیچ گونه شك و تردیدی در اجرای آن باقی نماند.

این انتظار بیجا نبود، ایراد سخنرانی جز در برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه‌ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرائط صلح تاکید نکرد، بلکه باطعنه و همراه با تحقیر چنین گفت:

«من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می‌دانم که اینها را انجام می‌دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم».

آنگاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (علیه السلام) بسته‌ام زیر پاهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد.» (43)

بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

جنايات معاويه

معاويه به دنبال اعلام اين سياست، نه تنها تعديلی در روش خود به عمل نياورد بلکه بيش از پيش بر شدت عمل و جنايت خود افزود.

او بدعت اهانت به ساحت مقدس امير مومنان (عليه السلام) را بيش از گذشته روح داد، عرصه زندگی را بر شيعيان و وياران بزرگ و وفادار علی (عليه السلام) فوق العاده تنگ ساخت، شخصيت بزرگی همچون «حجر بن عدي» و عده‌ای ديگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانيد، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پيروان علی (عليه السلام) افزايش يافت به طوری که نوعاً شيعيان يا زندانی و يا متواری شدند و يا دور از خانه و کاشانه خود در محيط فشار و خفقان به سر می‌بردند.

معاويه نه تنها ماده مربوط به حفظ احترام علی (عليه السلام) و پيران آن حضرت را زیر پا نهاد، بلکه در مورد خراج «دارابگرد» نیز طبق پيمان رفتار نکرد.

«طبری» در اين باره می‌نويسد:

«اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند اين مال، متعلق به بيت المال ما و از آن ماست». (44) «ابن اثير»

می‌نويسد:

«اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزیدند و اين کار را به دستور معاويه انجام دادند». (45)

بیداری و آگاهی مردم

مردمی که به سبب تحمل جنگهای متعدد از جنگ خسته و بيزار بودند و به پیروی از روسای خود و تحت تاثیر تبليغات و وعده‌های فريبنده عمال معاويه دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بيدار شوند و متوجه گردند که به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ، و فریفتگی به وعده‌های معاويه و پیروی کورکورانه از روسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتكب شده‌اند؟! و اين ممکن نبود مگر آنکه به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می‌دیدند.

بعلاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محروميتها، تعقيبهاي مداوم، و خفقانهایی که حکومت اموی به عمل می‌آورد، پی ببرند.

در حقيقت، آنچه لازم بود امام حسن (عليه السلام) و ياران صميمی او در آن برهه حساس از تاريخ انجام دهند، اين بود که اين واقعيتها را عريان و بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتيجه عقول و افکار آنها را برای درک و فهم اين حقايق تلخ، و قيام و مبارزه بر ضد آن، آماده سازند.

بنابراين اگر امام مجتبی (عليه السلام) صلح کرد، نه برای اين بود که شانه از زیر بار مسئوليت خالی کند، بلکه برای اين بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند.

اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پيمان صلح به وقوع پيوست به اين مطلب کمک کرد و عراقيان را سخت تکان داد.

«طبری» می‌نویسد: «معاویه (پس از آتش بس) در «نخلیه» (نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد معاویه قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه يك ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد. خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند، و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود!» (46)

بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرمومنان و حسن بن علی (علیه السلام) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترك آنها و خوارج بود، مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو می‌کردند نخواهند رسید.

سیاست تهدید و گرسنگی

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از يك طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد.

«ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می‌نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و پاهاى اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه‌اش را ویران کردند.

شدت فشار و تضییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی (علیه السلام) از اتهام به کفر و بیدینی بدتر شمرده می‌شد! و عواقب سخت‌تری به دنبال داشت! در اجرای این سیاست خشونت‌آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمومنان (علیه السلام) شمرده می‌شد.

معاویه «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی (علیه السلام) بود و همه آنها را بخوبی می‌شناخت، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دستها و پاهاى آنها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند.

اوج فشار در کوفه و بصره

چنانکه اشاره شد، مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می‌کردند و اسرار خود را با آنها در میان می‌گذاشتند، چون از خدمتکار صاحبخانه می‌ترسیدند، مادام که از آنها سوگندهای مؤکد نمی‌گرفتند که آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی‌کردند!

معاویه طی بخشنامه‌ای به عمال و فرمانداران خو در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ يك از شیعیان و خاندان علی (علیه السلام) را نپذیرند!

وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستدادان علی (علیه السلام) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!»

زیاد که بتناوب شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می‌کرد، «**سمرة بن جندب**» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی‌ترسی که در میان آنها يك نفر بیگناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آنها رانیز می‌کشتم هرگز از چنین چیزی نمی‌ترسیدم!

«**ابو سوار عدوی**» می‌گوید: سمره در بامداد يك روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود.

در همان حال که روسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) بهره‌مند می‌شدند و از بذل و بخششهای معاویه برخوردار می‌گشتند، مردم عادی عراق کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه معاویه که پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند، پی می‌بردند. (47)

معاویه «**مغیره بن شعبه**» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «**عبدالله بن عامر**» وا گذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترك گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیرکار دولت خویش پرداخت.

مردم عراق هر گاه به یادزدگانی در روزگار علی (علیه السلام) می‌افتادند، اندوهناک می‌شدند و از آن سستی که در حمایت از علی (علیه السلام) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می‌نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می‌رسیدند، همدیگر را سرزنش می‌کردند و از یکدیگر می‌پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیار حسین بن علی و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند. (48)

بنابراین دوران صلح امام حسن (علیه السلام) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می‌رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن (علیه السلام) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درك و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود.

ازین‌رو و هدفی که امام حسن (علیه السلام) تعقیب می‌کرد این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بویژه آنکه اشارتهایی که حضرت مجتبی (علیه السلام) به ستمگریها و جنایات حکومت اموی وزیر پا گذاشتن احکام اسلام می‌نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می‌کرد. (49)

کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیت‌های بزرگ عراق متوجه حسین بن علی (علیه السلام) شده از او خواستند که قیام کند.

ولی حسین بن علی (علیه السلام) آنها را به پیروی از امام مجتبی (علیه السلام) توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «اوضاع فعلی برای قیام مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است، نهضت و قیام به ثمر نمی‌رسد.»

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت حضرت مجتبی (علیه السلام) که حسین بن علی (علیه السلام) امامت را عهده دار بود، خبر جنایتهای معاویه بلا فاصله در مدینه طنین می‌افکند و محور بحث در اجتماعاتی می‌گشت که حسین بن علی (علیه السلام) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می‌داد. برای نمونه، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده‌ای از بزرگان کوفه نزد حسین (علیه السلام) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت. این مطلب نشان می‌دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می‌گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندك و صمیمی امام حسن (علیه السلام) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکار جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می‌زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد! (50)

چرا امام حسن(علیه السلام) صلح امام حسین(علیه السلام) قیام کرد؟

بحثهای پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی (علیه السلام) را روشن ساخت، ولی در اینجا، جای يك سوال باقی است و آن این است که چرا امام حسن (علیه السلام) صلح کرد ولی امام حسین قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین (علیه السلام) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن نجنگید؟ پاسخ این سوال را باید در اوضاع و شرائط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می‌کنیم:

فریبکاریهای معاویه

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه‌ها و سیاستهای عوام فریبانه خود، همواره سعی می‌کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می‌کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی‌پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به يك جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می‌نمود، پرده‌ها را نمی‌درید و در دربارش پاره‌ای از مقررات اسلامی ضراعات می‌شد و نمی‌گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درک می‌کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می‌کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین- همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می‌کرد- تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خود رنگ دینی می‌داد تا با مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می‌داد.

بعلاوه معاویه، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه‌ای داشت و مشکلات را به شیوه‌های مخصوصی حل می‌کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آنها بود، و همین دو موضوع، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را مورد تردید قرار می‌داد زیرا در این شرائط افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نمی‌کرد. بنی امیه برانگیخته نمی‌شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام، آشنا نبود و به همین جهت، عناصر نا آگاه، جنگ حضرت مجتبی(علیه السلام) را با معاویه بیشتر يك اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می‌آوردند، تا قیام حق در برابر باطل!

شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی‌کرد، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می‌گردید و حقیقت لوث می‌شد.

جو نا مساعد

چنانکه دیدیم، «فضای سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که يك مصلح بتواند از يك راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه، با هوشیاری، جهت خویش را پیدا کند، چنین نبود، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جو می‌بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت- با توجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن- عکس العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «غالب» پیروز گرداند. این، مشکل عمده روزگار امام حسن بود. در آن روزگار، آنچه به نام «شهادت» شناخته شده بود تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده‌ها، زمینه مساعدی می‌خواهد تا بتواند از صورت يك شهادت و اخلاص فردی در آید و شکل يك پدیده اجتماعی موثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم، حیات بیافریند.

قرائن تاریخی نشان می‌دهند که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند- و یادی از آنان گذشت که چه کردند- بر می‌خاست و میان خود و معاویه شمشیر می‌نهاد، او را به زودی به عنوان يك شهید قهرمان، نمی‌کشتند، بلکه او را اسیر می‌کردند! معاویه می‌خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد (صلی الله علیه و آله) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان- انسان که در عاشورا پیش آمد- کشته نمی‌شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می‌شد و سرانجام به گونه‌ای نامعلوم تلف می‌گشت، و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می‌شد.

اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی (علیه السلام) مغلوب می‌شد، معاویه به سرزمینها و شهرهای اسلام می‌تاخت و تا می‌توانست می‌کشت، و بویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادیهایی که در قلمرو حکومت علی بن ابی طالب و امام حسن قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته شدگان - برخلاف واقعه عاشورا- محدود نمی‌ماند و از حساب می‌گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می‌کرد.» (51)

شاید به همین دلایل - و نیز به دلیل صحنه گذاشتن حسین بن علی (علیه السلام) بر صلح امام حسن (علیه السلام) بود که - حسین بن علی (علیه السلام) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریباً از سال 50 تا 60 هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می‌نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می‌ورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می‌کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا (چنانکه در زندگانی امام حسین (علیه السلام) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می‌خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود.

یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خود سر، و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود.

یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوسها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند بلکه در اثر خصلت بی پروای و هوسبازی که داشت، علناً مقدسات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه رضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذاری نکرد. او علناً شراب می‌خورد و تظاهر به فساد و گناه می‌کرد.

یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی‌ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد.

این پرده دریا و بی بند وباریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی بکلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است.

بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی‌توانستند قیام حسین (علیه السلام) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را، که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می‌دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می‌رفت. در چنین شرائطی مردم قیام حسین بن علی (علیه السلام) را قیام فرزند پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می‌کردند، نه اختلاف سیاسی و یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

جنبش نیرو می‌گیرد

علت دیگر قیام حسین بن علی (علیه السلام) را باید در بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام مجتبی ع جستجو کرد، زیرا جنبشی که پس از امضای صلح، بر ضد حکومت اموی آغاز شده بود روز بروز در حال گسترش و توسعه بود و بر دامنه نفوذ آن افزوده می‌شد.

سیاست معاویه نیز، دانسته یا نادانسته، موجب گسترش و نیرومندی این جنبش گردید، زیرا معاویه که پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) میدان عمل را تا حدودی بلامانع می‌دید، بیش از پیش عرصه را بر مردم - خاصه شیعیان و پیروان امیر مومنان (علیه السلام) تنگ گرفت و از هیچ گونه ظلم و ستم فروگذار نکرد.

تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، حملات و شبیخونهای پی در پی نظامیان خشن و ستم پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی، کشتن و آزار مردم بیگناه، نقض پیمان صلح و بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید - برخلاف

مفاد صریح صلحنامه - و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی (علیه السلام) مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد. این حوادث موجب همبستگی و فشرده‌گی هر چه بیشتر صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و بتدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت.

دکتر «طه حسین»، دانشمند و نویسنده معروف مصری، پس از بیان سختگیریهای معاویه نسبت به شیعیان پس از صلح، می‌نویسد:

«در ده سال آخر حکومت معاویه، کار شیعیان بالا گرفت و دعوت آنها در شرق کشور اسلامی و جنوب مناطق عربی فوق العاده انتشار یافت، به طوری که هنگام مرگ معاویه عده بسیاری از مردم، مخصوصاً اهل عراق، لعن معاویه و محبت اهل بیت را جزئی از وظیفه دینی خود می‌دانستند».(52)

بدین ترتیب، جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت، و طعم تلخ شکنجه های آن را چشید، و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلمانان، آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره زده بود کنار رفته مردم با قیافه اصلی آن آشنا گشتند. و در نتیجه، با مرگ معاویه و رشد و آگاهی جامعه اسلامی، تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقیق يك قیام پیروزمند بود، بر طرف شد و راه قیام بر ضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی‌نظیر را پی ریزی نمود.

نهضت الهام بخش

قیام حسین بن علی (علیه السلام) تحول دامنہ داری در جامعه اسلامی به وجود آورد، اوضاع را دگرگون ساخت و افکار عمومی را بر ضد حکومت بنی امیه شوراند و منشأ پیدایش نهضتها و انقلابهای پی در پی و بزرگی مانند: قیام توابعین، نهضت بزرگ دیگر گردید، در حالی که اگر همین انقلاب در زمان حضرت مجتبی و به وسیله آن حضرت عملی می‌گردید، فاقد چنین ثمراتی بود.

حسین بن علی (علیه السلام) در واقع دنباله برنامه برادر ارجمند خود را گرفت، زیرا حضرت مجتبی (علیه السلام) با کمال شهامت، خرده‌گیریهای کوتاه فکran و عناصر افراطی را تحمل کرد و بتدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آنگاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی (علیه السلام) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

تفاوت یاران

گذشته از تفاوت‌هایی که دوره امام حسن (علیه السلام) با زمان امام حسین داشته است - و شرح آن گذشت- باید تفاوت اساسی میان یاران این دو امام را نیز در نظر گرفت.

در صفحات گذشته دیدیم که سپاه امام حسن (علیه السلام) با شنیدن يك شایعه، بهم ریختند و جمعی، سرا پرده امام حسن (علیه السلام) را غارت کردند و حتی فرش زیر پای امام را ربودند!

دیدیم آنان که میخواستند در رکاب امام، با سپاه شام بجنگند و در این راه جان دهند، خود حادثه ساز شدند و امام را تنها گذاشتند. اکنون آنان را مقایسه کنید با یاران امام حسین که شب عاشورا می‌گفتند:

«به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می‌شویم، آنگاه ما را زنده می‌کنند، سپس می‌کشند و خاکسترمان را بر باد می‌دهند، و این کار را هفتاد بار می‌کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم. يك کشته شدن که بیش نیست، و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی».

آری با این گونه مردان، می‌توان، شوری در تاریخ بشر در انداخت به نام «شهادت» و طنینی در گنبد افلاك در افکند به نام «عاشورا»، نه با کسانی که با آنان نه غلبه نصیب گردد، نه شهادت، بلکه آدمی را دست بسته تحویل دشمن دهند و آنچه بر جای ماند، ذلت اسارت باشد و بس!

این بود که امام حسن فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر تغییر جای داد نه تغییر جهت، مانند کسی که در وسیله‌ای در حال حرکت نماز بخواند و روی به قبله داشته باشد، این نماز گزاز با تغییر مرکوب، تغییر وضع و جای می‌دهد، نه تغییر جهت (روی به قبله بودن). قبله مردان حق همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه‌ها و محله‌های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و.

امام حسن (علیه السلام)، معاویه را، بزرگترین مانع نشر حق و عدالت در آن روزگار را هدف گرفته بود، گاه از زاویه تجهیز سپاه و گاه از زاویه تدبیر قبول صلح. (53)

دو رویه يك رسالت

علامه مجاهد، مرحوم «سید شرف الدین عاملی»، در مقدمه‌ای که بر کتاب پر ارج «صلح الحسن» تألیف دانشمند و محقق عالیقدر «شیخ راضی آل یاسین» نوشته، چنین می‌نگارد:

«...مهمترین هدف امام حسن آن بود که پرده از چهره این طاغیان بر دارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه‌هایی که برای از بین برد رسالت جدش پیامبر کشیده بودند، جلوگیری نماید، و این هدف امام، به طور کامل برآورده شد و ماسک از چهره کثیف امویان برافتاد و ماهیت پلید آنان آشکار گشت (و خدا را بر این نعمت سپاس).»

از برکت این تدبیر امام حسن بود که برادرش سیدالشهدا آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود، به وجود آورد.

این دو برادر، دو رویه يك رسالت بودند که وظیفه و کار هریک، در جای خود، و در اوضاع و احوال خاص خود از

نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی، درست معادل و هموزن دیگری بود. حسن از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در يك جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود!

از نظر خردمندان صاحب‌نظر، واقعیت فداکاری در روز «ساباط» از روز «عاشورا» ریشه دارتر بود، زیرا امام حسن آن روز در صحنه فداکاری، نقش يك قهرمان شکيبا و پايدار را در چهره يك شکست خورده از پای در آمده ایفا کرد. از اینجاست که شهادت عاشورا در مرتبه اول حسنی بود و در مرتبه دوم حسینی، زیرا این حسن بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند.

گویی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) (به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت) بر سر يك برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر يك نقشی ایفا کنند، منتها نقش امام حسن نقش صبر و پایداری حکیمانه باشد و نقش امام حسین (علیه السلام)، نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، يك تاکتیک کامل در راه هدف واحد، به وجود آید.

از اینجا بود که پس از واقعه سباط و کربلا، مردم بیدار شدند و شروع کردند به فکر کردن در مسائل و حوادث، و پی به ماهیت پلید بنی امیه بردند. (54)

با توجه به این حقایق، می‌توان گفت که اگر حسین بن علی (علیه السلام) در شرائط تاریخی برادرگرمی خود امام حسن قرار می‌گرفت، همان کار را می‌کرد که امام حسن (علیه السلام) کرد، و اگر امام حسن (علیه السلام) در زمان حسین بن علی، برنامه او را در پیش می‌گرفت زیرا این دو امام بزرگ هر کدام با توجه به اوضاع و شرائط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با پیش بینی این حوادث و خرده گیریهای، درباره این دو فرزند عالیقدر خود فرمود: «حسن و حسین دو پیشوای اسلامند، خواه صلح کنند و خواه نبرد و جهاد.» (55)

صلح یا صلاح...؟

این بخش را با مقاله یکی از نویسندگان که در یکی از مجلات تهران (56) زیر عنوان «صلح یا صلاح...؟» چاپ شده بود، به پایان می‌رسانیم:

صلح حسن (علیه السلام) یا به عبارتی متارکه و آتش بس وی با معاویه را شاید بتوان یکی از دشوارترین مراحل سیر امامت در دنیای اسلام نامید. این انقلابی‌ترین نرمش تاریخ، و تحمل رنج طاقت فرسای آن، که هیچ کس جز پسر علی (علیه السلام) آن هم توسط درك عالیترین درجات ایمان قادر به انجامش نبوده و نخواهد بود، همواره بحث انگیز و سوال آفرین بوده است، و متاسفانه غرض و رزان به قلم غرض، و جاهلان به دیده جهل، این شگرد ایمانی را در پرده تحریف و ابهام پیچیده اند.

امامان همگی، مظهر تقوی و روش هستند، تقوی در همگی شان مشترك، و روش در تمامی شان متفاوت است. روش علی (علیه السلام) در دو مرحله: سکوت و خروش: راهگشای امت می‌گردد. شیوه حسن (علیه السلام) در

مرحله اول روش پدر، و راه حسین (علیه السلام) در مرحله دوم آن شکل می‌گیرد. علی (علیه السلام) بی سکوت، خروش و شهادتی هشدار دهنده و حیاتبخش نمی‌داشت، فریاد و جانفشانی حسین (علیه السلام) نیز بدون صلح برادر، این چنین در تاریخ به ثبت نمی‌رسید.

آنان که حسن (علیه السلام) را بع عافیت اندیشی متهم کرده‌اند، و آنان هم که تحت تاثیر شور و احساس، آرزو کرده‌اند که «ای کاش او نیز شهادت را بر می‌گزید و از سابط (نام مکان صلح، نام روز صلح، همان صلح انقلابی و تاریخ ساز حسن (علیه السلام)، و به عبارتی دیگر روز عاشورای حسن (علیه السلام) عاشورای دیگر، و از کوفه، کربالای دیگر می‌ساخت، هر دو در اشتباهند.

گزینش موثرترین شیوه مبارزه

چه بسا تحمل شهادت برای حسن آسانتر بود، اما او نیز مانند سایر امامان باید تنها به فکر نجات اسلام و مسلمین، و برگزیدن موثرترین شیوه و مستی مبارزه، می‌بود. با کمی تفحص می‌یابیم که در دوران حسن هیچ روش دیگری جز صلح، آن هم به هدف ماندن برای پر پیام‌تر رفتن، و زنده بودن برای بهتر مردن، به کار نمی‌آمد. اگر حسن در آن تنهایی و بی‌یاوری، مانند برادر قیام مسلحانه می‌کرد و شهید می‌شد، امامت تداوم نمی‌یافت. شاید اگر او هم مانند برادر حتی هفتاد و دو یار صدیق و جانباز می‌داشت، به آن خروش دست می‌زد، اما وقتی دشمن آن گونه اطراف او را از یاور تهی می‌کند که حتی همسرش را برای مسموم کردنش، تحت فرمان می‌گیرد و امرای سپاهش را برای «کت بسته» تحویل دادن او به معاویه، به معامله وا می‌دارد، و در نهایت، فرمانده سپاهی را که برای قیام باید از او کمک بگیرد، بر علیه‌اش به طغیان می‌کشاند، چه راهی جز صلح پیش پایش می‌ماند؟ به تنها کسی که می‌توانست اعتماد کند، همان حسینی بود که فردای پر پیام عاشورا، منتظرش نشسته بود. بی‌انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی است و چهره حسن را در روزی که در صحنه فداکاری با نقشی از يك قهرمان نستوه و پایدار، و در چهره مظلومانه يك از پا ننشسته مغلوب، صلح را بتحمیل، تحمل می‌کند، با بیداری ننگریم.

بی تردید، اگر معاهده حسن با معاویه نبود و محك آزمودن در شکستن مفاد آن، به وسیله همین صلح به مردم داده نمی‌شد، قیام حسین نیز به وقوع نمی‌پیوست. اگر شرط حسن با معاویه که او را از تعیین جانشین محروم می‌ساخت برقرار نمی‌شد، تا معاویه آن را با انتصاب یزید بشکند، نه حسین دستاویز مشهودی برای قیام می‌داشت، و نه پیروانش دلیل واضح برای استدلال... (57)

سابط و عاشورا؛ افشاگر جاهلیت پلید امویان

امت آن روز، خود وقتی بر مسیر دو حادثه «سابط» و «عاشورا» نظر افکند، جاهلیت زشت و پلید امویان را بوضوح

احساس می‌کرد. دید که حسن مسالمت را پذیرفت، ولی باز معاویه به هیچ يك از پنج شرط توافق پایبند نبوده و میثاقها را شکست. نه در دوران حکومت، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا، عمل کرد؛ نه پس از خود، زمام امر را به شورا و یا صاحب واقعی آن سپرد؛ نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف کرد و تقدس منبر را از این بدعت ننگین مصون داشت؛ نه خراج تعهد کرده را پرداخت؛ و نه مسلمانان متعهد و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه‌اش برکنار داشت... و سرانجام نیز حسن رامسموم کرد.

بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن!

به برکت قیام حسن، و قیام فریادگونه حسین، نقطه‌های پوشیده، عریان شدند و فکرهای نهان، عیان گشتند. این بغض اسلام بود که در حسن نهفت و نهفت...، و در حسین به فریاد شکست، و شالوده امامت بود که خون جگر حسن نطفه بست، و در خون پیکر حسین به بلوغ رسید. حسن، بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن بود. سربازی که در جنگها، یکه تازیش حیرتها می‌آفرید، و خلفی که در مکتب رشادت تا شهادت پدر، از ارث و آموزش بهره برده بود، آنجا که رسالت را در میدان امامت، تنها در صلح، ممکن دید، چه بزرگوارانه و پرشکیب، آن را پذیرفت، که تحمل کرد. این، زیبایی روش حسن بود نه کیفیتی دیگر، که سکوت و صلح را تنها بر لبه شمشیرش نشانند، و راههای دیگر اسلام را در حصار پناه مصون داشت. زبان برنده و خطبه های کوبنده و کلام توفنده‌اش سکوت شمشیر را بکمال جبران کردند، و مستعدترین زمینه را برای قیام خونین برادر فراهم ساختند تا بدانجا که معاویه از سخن گفتنش می‌هراسید و رندان مزدور را بر آن داشت تا رشته کلام را از این صاحب بر حقش، به سرقت برده و حتی الامکان به وی اجازه صحبت در مجامع را ندهند.

جهاد در وسیعترین میدانها

او بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت، و در هنگامه‌ای که فتنه و سلاح، حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود، و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی‌اندیشد، نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه برنگزید، بلکه در انتهای آن، و پس از شکست در همه جبهه های جهاد، گردن نهاد جهاد دردناک او در وسیعترین میدانها و گسترده ترین ابعاد صورت گرفت. در جبهه مبارزه با دشمن، هم لشکر و هم سنگر را به آزمون گذاشت و هم مقابله با فتنه ها و نیرنگها را. در جهاد با اصحاب منافق، از نیروی اصلاح و ارشاد کمک گرفت و در جهاد با نفس، از مهار خشم و تحمل صلحی تحمیلی.

با نظری حتی اجمالی بر جهادهای این مظلوم خاموش، هر اعتراضی اعتذار می‌شود و هر ایرادی ستایش. <p>

پاورقی ها :

- 1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تلخیص: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم، موسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 28 - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 187 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 10، - ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 328.
 - 2- کان الحسن رضی الله عنه له مناقب کثیره: سیدا، حلیم، ذاسکینه و وقار وحشمة، جوادا، ممدوحا... (تاریخ الخلفا، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 189/)
 - 3- ان المسالة لا تحل الا فی احدی ثلاث: دم مفجع، او دین مقرع، او فقر مدقع ففی ایها تسئل؟
 - 4- مجلسی، بحار الانوار، تهران، المطبعة الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 43، ص 333.
 - 5- سیوطی، تاریخ الخلفا، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 190 - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 215 - سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 196 - الشیخ محمد الصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار) قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص 179.
 - 6- شریف الفرشی، باقر، حیاة الامام الحسن، ط 2، نجف، مطبعة الاداب، 1384 ه.ق، ج 1، ص 302.
 - 7- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.
 - 8- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 170 - ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسیاسة، ط 3، قاهره، مکتبه مصطفى البابي الحلبي، 1382 ه.ق، ج 1، ص 67.
 - 9- ابوحنفیه دینوری، الاخبار الطوال، ط 1، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، (افست انتشارات آفتاب تهران) ص 144-145 - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 231.
 - 10- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ط 2، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، 1382 ه.ق، ص 113.
 - 11- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 11، ص 25 (خطبه 200).
 - 12- طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویه، ص 144-150.
 - 13- طبرسی، همان کتاب، ص 156.
 - 14- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج 5، ص 98 - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 409 - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمة، تبریز، مکتبه بنی هاشم، 1381 ه.ق، ج 2، ص 199 - ابوالعباس المبرد، الكامل فی اللغة و الادب، ط 1، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1407 ه.ق، ج 2، ص 195.
 - 15- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت با معاویه اعتراض داشت، به پیمانهای صلح پیامبر اسلام استناد نموده، و فرمود: به همان دلیل که پیامبر با آن قبائل پیمان بست، من نیز با معاویه قرار داد آتش بس منعقد ساختم. (مجلسی، بحار الانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 2).
 - 16- تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 206.
 - 17- مجلسی، بحار الانوار، تهران، المطبعة الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 1.
- (در تهیه و تنظیم این بخش، علاوه بر مدرک گذشته، از جزوه «فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)» (فاقد نام

مؤلف و ناشر) نیز استفاده شده است.

- 18- در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 182) و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید (مسعودی، مروج الذهب، ط 1، بیروت، دارالاندلس، 1965 م، ج 2، ص 393).
- 19- مس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (ثوره الحسین)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم، قم، انتشارات توحید، ص 197-200.
- 20- آیین اسلام، ترجمه محمد ابراهیم، آیتی بیرجندی، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1339 ه.ش، ص 250-251.
- 21- ابوالفرج، الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المكتبة، الحیدری، 1385 ه.ق، ص 39 ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 16، ص 38 - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ط 1، ص 60، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 32.
- 22- آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، ط 2، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه، ص 102.
- 23- آل یاسین، همان کتاب، ص 68-74.
- 24- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه، بصیرتی، ص 189 - ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الائمة، 1303 ه.ق، ص 167.
- 25- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابة، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 13 و 14- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 406- مجلسی، بحارالانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 21 - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 199.
- 26- به همین جهت است که چند تن از مورخان قدیم اسلامی، کتابهایی به همین نام (قیام الحسن) نوشته اند که از آن جمله دو کتاب زیر را می توان نام برد: الف - قیام الحسن، تالیف هشام بن السائب الکلبی که در سال 205 ه.ق در گذشته است.
- ب- قیام الحسن، تالیف ابراهیم بن محمد الثقفی که در سال 283 ه.ق، در گذشته است (حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص 171).
- 27- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 191. موبد این معنا پاسخی است که امام مجتبی (علیه السلام) به یکی از شیعیان داد. امام ضمن پاسخ سؤال او که چرا دست از جنگ کشیدی؟ فرمود: سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می کردم، مردم مرا به او تسلیم می کردند (مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 20-28).
- یعقوبی از سعید بن قیس نام نمبرد ولی مورخان دیگر، به ترتیبی که گفته شد نوشته اند
- 29- ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط 2، نجف، منشورات المكتبة الحیدریه، 1385 ه.ق، ص 40.
- 30- دو پسر عبیدالله را «بسر بن ارطاة» یکی از فرماندهان خونخوار معاویه، کشته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1961 م، ج 2، ص 14)؛ از اینرو جادداشت که حداقل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندانش بود، او را از این عمل ننگین بازدارد، اما آن عنصر سست و بی لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی (علیه السلام) را درهم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.
- 31- ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص 42- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المكتبة الحیدریه،

32- چنانکه قبلاً گفتیم، با توجه به اینکه ارتش امام مجتبی (علیه السلام) از گروههای مختلفی تشکیل یافته بود که در میان آنها عدهای از خوارج و عدهای از عناصر سود جو و دنیا پرست بودند، جای تعجب نبود که در صدد قتل امام برآیند و چادر و لوازم سفر آن حضرت را غارت کنند و در همان حال عدهای فریاد بزنند: این مرد ما را به معاویه فروخت و مسلمانان را ذلیل ساخت!! برآستی که سبط اکبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا چه حد مظلوم بوده است؟!

33- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، 1384 ه.ق، ج 2، ص 205، مورخان جریانی را که منتهی به غارت خیمه امام و حمله به سوی آن حضرت شد، به طور مختلف نوشته‌اند. از آن جمله «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن حجر عسقلانی» می‌نویسند:

هنگامی که حسن بن علی در «مدائن» اردو زده بود، ناگهان شخصی (که از مزدوران معاویه بود) صدا زد: مردم! قیس بن سعد کشته شده است، فرار کنید! مردم متفرق شدند و... (تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 92 - الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 404- الاصاب: فی تمییز الصحابة، ط 1، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 330/)

34- محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص 92- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابة، تهران، المكتبة الاسلامیة، ج 2، ص 14. عبارت اسد الغابه چنین است:

«...فلما افردوه امضى الصلح.»

35- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1393 ه.ق، ج 44، ص 147 - طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویة، ص 157.

36- شبر، سید عبدالله، جلاًل‌العیون، قم، مكتبة بصیرتی، ج 1، ص 345-346.

37- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الكتب العربیة، 1961 م، ج 16، ص 28.

38- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 405 - ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، (در حاشیه الاصابه)، ط 1، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 371 - محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج 6، ص 93.

39- دارابگر یکی از پنج شهرستان ایالت فارس در قدیم بوده است. (لغتنامه دهخدا، لغت داربجرد). شاید علت انتخاب خراج «دارابگرد» این باشد که این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند. خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان راه داشت. از اینرو امام مجتبی (علیه السلام) شرط کرد که خراج این شهر به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا، همچنانکه گفته شد، به خود آن حضرت تعلق داشت. بعلاوه، بازماندگان نیازمند شهید این دو جنگ که بی سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می‌رفتند (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، 1393 ه.ق، ج 44، ص 10).

40- مشروح پیمان صلح را در کتاب «صلح الحسن» تألیف شیخ راضی آل یاسین (ط 2، منشورات دارالکتب العراقیة فی الکاظمیة) ص 259-261 مطالعه فرمایید.

41- این پیشگویی با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتب و مآخذ یاد شده در زیر، از آن حضرت نقل شده است: تذکرة الحواص، ص 194 - اسدالغابه، ج 2، ص 12 - نورالابصار، ص 121- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص

- 158 - الاصابة، ج 1، ص 330- كشف الغمة، ترجمه فارسی، ج 2، ص 98- تهذيب التهذيب، ج 2، ص 298 -
الصواعق المحرقة، ص 82- البدايه و النهايه، ج 8، ص 36- الاستيعاب، (در حاشيه الاصابه) ج 1، ص 369- حليه
الاوليا، ج 2، ص 35- اسعاف الراغبين (در حاشيه نور الابصار)- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 38 و 44 - عمدة
الطالب، ص 65 - الطبقات الكبرى عبد الوهاب شعرانی، ج 1، ص 26 - انساب الاشراف، ج 3، ص 42.
42-آل ياسين، همان کتاب، ص 278.
- 43- ابن ابی الحديد، همان کتاب، ج 16، ص 15 - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات
المکتبه الحیدریه، 1385 ه.ق، ص 45- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 191.
ابوالفرج می‌گوید: معاویه به این خطبه را پیش از ورود به کوفه ایراد کرد.
- 44-محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحديث، ج 6، ص 95.
45-الکامل فی التاريخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 405. بلاذری نیز می‌نویسد:
«معاویه به فرماندار خود در بصره تصمیم دستور داد مردم را برضد حسن بن علی تحریک کند. او نیز این
ماموریت را انجام داد و در نتیجه تحریکات وی، اهل بصره داد و فریاد به راه انداختند و گفتند: این مال، متعلق به
بیت المال است، چرا آن را به دیگران بدهیم!» (انساب الاشراف، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی بیروت،
دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه.ق، ص 47/)
- 46- تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحديث، ج 6، ص 95.
47- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دار القاموس الحديث، ج 6، ص 132.
امام مجتبی(علیه السلام) تمام این حوادث را پیش بینی می‌کرد. او بخوبی می‌دانست که اگر زمام امور مسلمانان
به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود، ولی مسلمانان تا روزی
که خود با این حوادث تلخ، رو در رو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی‌بردند. آنان هنگامی که با این
حوادث وحشتناک مواجه شدند، تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده‌اند و فهمیده و نفهمیده مقدمات
بدبختی خود را فراهم ساخته‌اند.
- حضرت مجتبی(علیه السلام) ضمن خطبه‌ای که مشروح آن در صفحات گذشته نقل شد، به این آینده تاریک
اشاره کرده بود: «اگر(به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه بسپارم، یقین
بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادی نخواهید دید و گرفتار انواع شکنجه ها و آزارها
خواهید شد. هم اکنون گویی، به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده، آب و
نان درخواست خواهند کرد، آب و نانی که مال فرزندان شما بوده و خداوند برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه
آنها را از در خانه خود رانده از حق مسلم خود محروم خواهند ساخت.».
- 48- حسین، طه، علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، تهران، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، 1332
ه.ش، ص 207.
- 49- از این جهت می‌توان گفت که پیمان صلح، برای معاویه حکم شمشیری دو دم را داشت که هر دوله‌اش به
زیان وی بود! زیرا اگر او به مفاد صلحنامه عمل می‌کرد، هدف امام تا حدودی تأمین می‌شد و اگر آن را نقض
می‌کرد، نتیجه آن ایجاد تنفر عمومی از حکومت اموی و جنبش و بیداری مردم بر ضد این حکومت بود، و این،
مسئله‌ای بود که پیشوای دوم آن را از نظر دور نداشت.
- 50- شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین(علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوائی، قم، انتشارات

توحید، 1362 ه.ش، 178-179

- 51- حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات 121 و 133 و 171.
- 52- علی و فرزندان، ترجمه محمد علی خلیلی، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ص 298.
- 53- حکیمی، همان کتاب، ص 129-130.
- 54- آل یاسین، شیخ راضی، صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی خامنه‌ای، موسسه انتشارات آسیا، 1354 ه.ش، مقدمه، ص 20-21.
- 55- ابن شهر آشوب می‌نویسد: همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» (مناقب آل ابی طالب، قم، مکتبه الطباطبائی، ج 3، ص 394).
- 56- مجله زن روز در عهد طاغوت، بدون ذکر نام نویسنده مقاله.
- 57- البته این بخش را نباید مسلم تلقی کرد- مولف.